استفتاء از رهبر معظم انقلاب اسلامی

بیان عیب کالا هنگام فروش

س) آیا فروشنده هنگام فروش کالا باید عیب آن را بگوید؟

ج) اگر قصد فریب نداشته باشد، گفتن عیب واجب نیست ولی نباید عیب آن را مخفی کند یا اگر از او سؤال شد، دروغ بگوید. البته اگر خریدار پس از خرید بفهمد که کالا معیوب است، می‌تواند معامله را فسخ کند یا تفاوت قیمت را از فروشنده بگیرد.

واگذاری کار توسط اجیر به دیگران

س) برای انجام نقاشی ساختمان، اجیر شدم و اجرت را دریافت کردم، سپس انجام آن را با اجرت کمتر به دیگری واگذار کردم، آیا این واگذاری جایز بوده است؟

ج) جایز نیست، مگر آنکه اولا، کارفرما شرط نکرده باشد که کار توسط شما انجام شود، ثانیا، مقداری از کار را انجام داده باشید تا بتوانید به قیمت کمتر به دیگری واگذار کنید؛ به طور کلی بدون انجام بخشی از کار، فقط به قیمت قرارداد قابل واگذاری است.

روش محاسبه خمس مواد مصرفی

س) خمس مواد مصرفی که سر سال خمسی در منزل باقی مانده مثل برنج، روغن، چای، قند، مواد شوینده و... چگونه محاسبه می‌شود؟

ج) اگر از موادی است که تهیه آن به صورت فله و غیربسته‌بندی ممکن است (مانند حبوبات، گوشت)، باید خمس مقدار باقی مانده محاسبه شود و اگر تهیه آن به صورت بسته‌بندی است و به مقدار نیاز خریداری شده، بسته‌ای که مقداری از آن مصرف شده است، خمس ندارد.

استطاعت زن شیرده برای حج

س) اگر زنی که به نوزاد خود شیر می‌دهد، مستطیع شود و رفتن او به سفر حج برای کودک شیرخوارش ضرر داشته باشد، آیا می‌تواند به حج نرود؟

ج) اگر ضرر به گونه‌ای باشد که شیردهنده باید در کنار کودک باقی بماند یا به نحوی باشد که خود شیردهنده با رفتن به سفر حج، دچار عسر و حرج شود؛ حج بر او واجب نیست.

وسائل جامانده از میهمان

س) میهمان، وسیله‌ای در خانه ما جا گذاشت و با اینکه قرار شد بیاید و آن را ببرد ولی مدت‌ها گذشت و نیامد، الان هم هیچ دسترسی به او نیست، در حال حاضر چه تکلیفی داریم؟

ج) اگر از دسترسی به مالک آن مأیوس هستید، می‌توانید خود مال یا پول آن را از طرف مالک به فقیر صدقه دهید.

باقی ماندن وکالت در صورت بطلان صیغه طلاق

س) اگر صیغه طلاق جاری شده توسط وکیل (به هر دلیل) باطل باشد، آیا لازم است که وکیل برای اجرای مجدد صیغه، از زوج وکالت بگیرد؟

ج) وکالت مجدد لازم نیست.

نقد روایتی مشهور، بی‌سند و منسوب به امام‌حسین(ع)

جمله‌ای به نام امام‌حسین(ع) معروف شده که: «انّ الْحَیاةَ عَقیدَةٌ وَ جِهاد» که در هیچ مدرکی از مدارک اسلامی چنین جمله‌ای از آن حضرت نقل نشده است، بنابراین سند ندارد.

اگر واقعاً کسی- سند معتبری برای- این جمله پیدا کرد، من قول می‌دهم که بالای همین منبر بیایم و بگویم که من اشتباه کردم. ما باید مستند حرف بزنیم، نه همین‌طور غیر مستند یک چیزی را بگوییم.

- از طرفی- این جمله معنایش هم درست نیست و با منطق امام حسین جور در نمی‌آید.

منطق اسلام این نیست که زندگی این است که انسان یک عقیده‌ای داشته باشد و در راه عقیده‌اش جهاد کند.

در اسلام صحبت «عقیده» نیست، صحبت «حق» است. زندگی این است که انسان حق را پیدا کند و در راه حق جهاد کند.

این مسئله که در راه عقیده باید جهاد کرد، یک فکر فرنگی(غربی) است که بعدها در میان مسلمین به صورت این شعر آمده است:

قِفْ دونَ رَأْیِکَ فِی الْحَیاة مُجاهِداً انّ الْحَیاة عَقیدَة وَ جِهادٌ

... اگر کسی از جنبه حماسی، شیفته این روایت بی‌سند «إنّ الْحَیاْة عَقیدَةٌ وَ جِهاد» است باید به او گفت: امام حسین(ع) جمله‌هایی صد درجه بالاتر از این جمله دارد.

آیا «إنّ الْحَیاْة عَقیدَةٌ وَ جِهاد» بالاتر است یا این جمله امام حسین(ع):«مَوْتٌ فی عِزّ خَیْرٌ مِنْ حیاة فی ذُلّ» (مرگ با عزت بهتر از زندگی در ذلت اُست) کدام یک بهتر اُست؟

آیا این جمله بهتر است یا جمله روز عاشورای امام حسین(ع) که فرمود:

اَلْمَوْتُ اَوْلی مِنْ رُکوبِ الْعارِ وَ الْعارُ اَوْلی مِنْ دُخولِ النّارِ(مرگ از ننگ ذلت و پستی بهتر، و ننگ و عار از داخل شدن در آتش شایسته‌تر است)

آیا این جمله بالاتر است یا همان جمله دیگر روز عاشورای امام حسین(ع) که فرمود:

الا وَ انّ الدَّعیّ ابْنَ الدَّعیّ قَدْ رَکَزَ بَیْنَ اثْنَتَیْنِ بَیْنَ السِّلّه وَ الذِّلّة وَ هَیْهاتَ مِنّا الذِّلة، یَأْبَی الله ذلِکَ لَنا وَ رَسولُهُ وَ الْمُؤْمِنونَ وَ حُجورٌ طابَتْ وَ طَهُرَتْ...(این فرومایه، فرزند فرومایه، مرا در دو راهی شمشیر و ذلّت قرار داده است و هیهات که ما زیر بار ذلّت برویم؛ زیرا خدا و پیامبرش و مؤمنان از اینکه ما ذلّت را بپذیریم ابا دارند و دامن‌های پاک مادران و مغزهای با غیرت و نفوس با شرافت پدران روا نمی‌دارد که اطاعت افراد لئیم و پست را بر قتلگاه کرام و نیک منشان، مقدم بداریم.)

آیا آن جمله بالاتر است یا جمله‌ای که در خطبه اش فرمود: مَنْ کانَ باذِلاً فینا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلی لِقاءِ الله نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ مَعَنا فَاِنّی راحِلٌ مُصْبِحاً انْ شاءَ اللهُ تَعالی (هرکس می‌خواهد جان خود را در راه ما بذل کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده است، با ما کوچ کند) و ده‌ها جمله دیگر؟

ما که در فقر شعار نیستیم. اگر ما مردمی بودیم که در فقر این‌جور شعارها بودیم، یعنی شعارهای زنده حماسی نداشتیم، اگر می‌گفتند جمله ای از امام حسین است می گفتیم حال که ما از خودمان چیزی نداریم، یک جمله دیگر را- العیاذ بالله- به نام امام حسین می گوییم. ما هیچ دچار فقر شعار نیستیم.

آن‌قدر از خود امام حسین، از پدر امام حسین، از برادر امام حسین، از مادر امام حسین، از فرزندان امام حسین شعارهای زنده داریم که دنیا باید بیاید از ما قرض کند.

ما چرا برویم شعار مردم، آن‌هم شعار نادرست مردم را قرض کنیم؟!

*** مجموعه آثار استاد شهید مطهری (انسان کامل)، ج۲۳ صص: ۲۴۶-۲۴۵-۲۴۴- با تلخیص و ویرایش**

معیار انتخاب در سر دوراهی‌ها

محمدحسین شهبازی

روزی نیست که انسان بر سر دو راهی قرار نگیرد. گاه برای انسان مشخص است که کدام راه حق و صواب بوده و خیر او در آن است؛ ولی در بسیاری از مواقع برای توده‌های مردم انتخاب درست‌ترین و بهترین راه و شیوه دشوار است؛ چرا که شناختی نسبت به همه ابعاد مسئله ندارند؛ چه رسد که بتوانند به لوازم و تبعات انتخاب و عمل خود آگاه باشند و خیر خود را بشناسند.

پرسش این مطلب این است که در زمانی که در سر دو راهی قرار گرفتیم، کدام راه را انتخاب کنیم تا بهترین و درست‌ترین کار باشد؟ نویسنده در این مطلب پاسخ این پرسش را با استفاده از رهنمودی از امام موسی کاظم(ع) تشریح کرده است.

***

دو راهی‌های سرنوشت

زندگی انسان در دنیا همواره در مدار حق و باطل و خیر و شر می‌گردد؛ چرا که نظام هستی به گونه‌ای شکل گرفته که انسان به عنوان موجودی مختار، بتواند با انتخاب خود مسیرش را در میان حق و باطل و خیر و شر انتخاب کند. بر اساس همین نظام احسن الهی، سنت ابتلاء و امتحان پدید آمده است تا این انتخاب به سادگی و آسانی انجام نپذیرد، بلکه با شرایطی سخت، انتخاب حق انجام شود و آدمی در این شرایط بتواند استعدادهای نهفته و سرشته در ذات خود را شناخته و به کار گیرد و به فعلیت برساند.(عنکبوت، آیه ۲)

این‌گونه است که انسان در همین مدت کوتاه عمر خود که یک فرصت طلایی و استثنایی است خود را برای ابدیت می‌سازد و مسیر حرکت خود را انتخاب می‌کند. از همین رو، می‌توان دنیا را برای آدمی، فرصتی برای ابدیت دانست. هر کسی در مدت عمر خود همانند کودکی در رحم مادر می‌ماند که عوامل متعددی در شکل گیری‌اندام‌ها و شخصیت او موثر است که برخی از آنها مربوط به عوامل بیرونی و غیر اختیاری و ارادی است و برخی دیگر مربوط به عوامل درونی و ارادی و اختیاری انسان است؛ چرا که نظام احسن بر نظام «الامر بین الامرین» سامان یافته است و این‌گونه نیست که همه چیز به طور کامل در اختیار شخص باشد (تفویض و واگذاری) و یا همه چیز از او سلب شده باشد.(جبر)

انسانی که در رحم رشد می‌کند، متاثر از نوع تغذیه، وراثت، زمان، آب و هوا و امور بسیار دیگر، شکل و شمایل خاصی به خود می‌گیرد. پس اگر همه شرایط،مناسب و موافق باشد، کودکی سالم با شخصیت متناسب و متعادل از درون رحم مادر بیرون می‌آید و در دنیا تا زمانی که در آن است می‌تواند به عنوان یک انسان سالم زندگی کند؛ اما اگر شرایط مناسب نباشد و به هر علت و دلیلی، کور یا کر به دنیا آید، این نقص در تمام مدت عمرش در دنیا با اوست.

همین وضعیت برای آدمی است که در دنیا قرار می‌گیرد. با این تفاوت که آدمی در رحم برای عمر کوتاه دنیا ساخته می‌شود هر چند که برخی از آثار آن ابدی خواهد بود؛ ولی آدمی در رحم دنیا خودش را برای ابدیت می‌سازد به‌گونه‌ای که دیگر هیچ تغییری در آن پس از مرگ پدید نخواهد آمد. به این معنا که کودک ناقص از رحم مادر می‌تواند در دنیا با انتخابی درست، از دست رفته‌ها را جبران کند و کوری خود را در دنیا به بینایی واقعی تبدیل کند و نقص خود را جبران نماید؛ اما کودک رحم دنیا اگر به درستی از این فرصت کوتاه استفاده نکند و به خطا رود و گمراهی را پیشه کند، دیگر فرصت جبران را نخواهد داشت.(مومنون، آیه ۹۹)

خداوند بر اساس سنت ابتلاء هر دم آدمی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد و بر آن است تا خود انسان با توجه به الهامات تقوایی و فجوری(شمس، آیات ۸ و ۹) خودش میان دو راه درست و انحرافی(بقره، آیه ۲۵۶)، شکر و کفر(انسان، آیه ۳)، هدایت و گمراهی(بقره، آیه ۲۶) یکی را انتخاب کند. مشکل، زمانی دو چندان می‌شود که باطل، خود را به حق می‌آمیزد و نشانه‌هایی از آن را برای خود پدید می‌آورد و به گونه‌ای خود را جلوه می‌دهد که جدا کردن حق از باطل سخت می‌شود؛ این‌گونه است که بسیاری از مردم گرفتار شبهات می‌شوند که به سبب تشبیه باطل به حق ایجاد می‌شود و نمی‌توانند در میان فتنه حق را بیابند و تشخیص دهند و به دنبال آن بروند.

پس زندگی سرشار از مشکلات انتخاب حق و باطل،خیر و شر، گمراهی و هدایت، شکر و کفر و مانند آن است. هر دم انسان باید در میان شبهات و فتنه‌ها و الهامات فجوری و تقوایی که از درون و بیرون بر او هجوم می‌آورد، تشخیص و انتخاب درستی انجام دهد و خیر را برگزیند که ابدیت او را می‌سازد.

در این میان هواهای نفسانی و خواسته‌های بی‌پایان نفس به سبب گرایش به امور مادی و ظواهر دنیوی از سویی و وسوسه‌های شیطانی دشمنان بیرونی از سویی دیگر، آدمی را بسیار سرگردان می‌کند و شرایط درست انتخاب را بر او دشوارتر می‌کند. این‌جاست که آدمی حیران در میان این همه شبهات و هواهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی نمی‌داند که چه انتخابی داشته باشد؟ انتخابی که خیر او باشد و سلامت ابدی را تضمین کند تا زندگی و مرگ و بعثت اخروی سالمی داشته باشد، چنان‌که پیامبران(ع) داشتند.(مریم، آیات ۱۵ و ۳۳) و فرشتگان با سلام به استقبال او آیند و او را به بهشت سلامت ابدی ببرند و مسکن و ماوی دهند.(نحل، آیه ۳۲؛ یونس، آیه ۲۵؛ فرقان، آیه ۷۵؛ احزاب، آیه ۴۴)

معیار انتخاب؛ مخالفت با هوای نفس

اکنون این پرسش را دوباره مطرح می‌کنیم که چگونه می‌توانیم در میان این همه حیرت و فشارهای درونی نفس و بیرونی شیطان و عوامل دیگر، انتخابی درست یا درست‌تر داشته باشیم و آنچه خیر ماست را برگزینیم و ابدیت خود را به سلامت تضمین کنیم؟

امام موسی کاظم(ع) در سفارش خود به هشام می‌فرماید: یا هشام! وإذا مرّ بک أمران لاتدری أیّهما خیرٌ وأصوَب، فانظر أیّهُما أقرب إلی هواک فخالفه، فإنّ کثیر الصّواب فی مخالَفَه هواک؛ ای هشام! هر گاه بر سر دو راهی قرار گرفتی و نمی‌دانی که کدام یک، راه درست و صواب یا درست‌تر و بهتر است تا آن را انتخاب کنی، پس بنگر کدام یک از آن دو راه به هواهای نفسانی نزدیک‌تر است و نفس تو آن را می‌خواهد، پس باید راهی را که مخالف هوای نفس و امیال شهوانی توست، اختیار نموده و آن راه را دنبال کنی؛ چون بیشتر درستی و صحت عمل در آن چیزی است که مخالف هوای نفس است. (تحف‌العقول صفحه ۳۹۸)

نفس انسانی اگر با تقوای الهی تزکیه و پاک شود از این توان برخوردار خواهد شد که معرفت و علم حضوری یافته و قدرت جداسازی حق از باطل را به دست آورد. لذا شبهات و فتنه‌ها دیگر نمی‌تواند مانع دید و تشخیص او شود.

از این حدیث به دست می‌آید که انسان هنگامی که در سر دو راهی انتخاب قرار گرفت - که همیشه هم قرار می‌گیرد؛ زیرا دنیا مکان ابتلاء و امتحان و انتخاب دائمی است- باید به خودش مراجعه کند و ببیند که کدام موافق هوای نفس و خواسته دل و نفس اوست و کدام مخالف هوای نفس است، پس آن راه و شیوه که مخالف هواهای نفس است را به عنوان درست‌تر و بهتر انتخاب کند؛ چرا که در بیشتر موارد این انتخاب بهتر بوده و انسان را از مسیر باطل و شر دور نگه می‌دارد.

خداوند بر اساس سنت ابتلاء هر دم آدمی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد و بر آن است تا خود انسان با توجه به الهامات تقوایی و فجوری خودش میان دو راه درست و انحرافی، شکر و کفر، هدایت و گمراهی یکی را انتخاب کند. مشکل، زمانی دوچندان می‌شود که باطل، خود را به حق می‌آمیزد و به گونه‌ای خود را جلوه می‌دهد که جدا کردن حق از باطل سخت می‌شود؛ این‌گونه است که بسیاری از مردم گرفتار شبهاتی می‌شوند که به سبب تشبیه باطل به حق ایجاد می‌شود و نمی‌توانند در میان فتنه حق را بیابند و تشخیص دهند و به دنبال آن بروند.

اما پرسش این است که چرا امام(ع) می‌فرماید: صواب در بیشتر موارد در همان مخالفت هوای نفس توست؟

می‌دانیم که نفس انسانی از نظر شناخت و قدرت تشخیص و نیز تصدیق در یک مرتبه نیست و هر انسانی از نظر ایمان، قدرت تشخیص و تصدیق و اذعان بلکه حتی از نظر عزم و جزم و اراده و همت در مقام عمل یکسان نیست.

امام‌کاظم(ع) در این‌جا یک ملاک انتزاعی و غیرعینی نمی‌دهد و نمی‌فرماید که برای شناخت حق و باطل و راه صواب و خیر باید به فلان شخص یا فلان چیز مراجعه کرد؛ بلکه امام(ع) بر آن است تا یک معیاری را در اختیار مردم قرار دهد که هم قابل دسترس باشد و هم قابل اطمینان و اعتماد.

شاید اگر امام(ع) می‌فرمود برای انتخاب به نزد رهبران و پیشوایان خود بروید، این معیار نمی‌توانست قابل تعمیم در همه زمان‌ها و مکان‌ها و شرایط باشد؛ چرا که انسان در هر لحظه‌ای در سر دو راهی‌ها قرار می‌گیرد و لازم است به سرعت انتخاب کند، چون از دست دادن فرصت به معنای از دست دادن همه چیز خواهد بود. انسان مانند راننده‌ای است که سریع می‌راند و باید در سر هیچ پیچ خطرناک و مقابله با هر امر ناگهانی به سرعت تصمیم گرفته و قرار نهایی را صادر کرده و به سرعت آن را عملی سازد. پس باید معیاری در اختیار باشد که برای همیشه و در هر زمانی و مکانی در دسترس باشد. لذا شکی نیست که نفس انسانی بهترین داور برای انتخاب است؛ چرا که همیشه در اختیار است و هرگز از او دور نیست.

اما مشکل این است که این داور خود ممکن است با همه اطمینان و اعتمادی که به او داریم، به عللی‌اشتباه و خطا کند و بلکه ممکن است نتواند چنان‌که به امام معصوم(ع) و خدا اطمینان و اعتماد داریم، به او اعتماد و اطمینان داشته باشیم.

انسان کامل انسانی است که نسبت به خدا معرفت تام و کاملی دارد و همین معرفت تمام را به تصدیق اذعان کرده و خود را به خدا تفویض و واگذار نموده و می‌گوید: افوض امری الی‌الله؛ کارهایم را به خدا واگذار کردم.(غافر، آیه ۴۴) این مقام که بالاتر از توسل و توکل است، نشانه‌ای از اعتماد و اطمینان کامل انسان به خداوند است و نفس در این حالت به عنوان نفس مطمئن شناخته می‌شود که حضرت ابراهیم(ع) و حواریون خواهان رسیدن به آن بودند.(بقره، آیه ۲۶۰؛ مائده، آیه ۱۱۳) رسیدن به این مقام به معنای رسیدن به جنت صفات بلکه ذات است و کسی که در این مقام قرار گرفته می‌توان گفت که در توحید سه‌گانه با «وحده وحده وحده» گفتن حقیقی از شرک در فعل و شرک در صفات و شرک در ذات رها شده و در جنت ذات آرام گرفته است.(فجر، آیات ۲۷ تا ۳۰)

اگر انسان بتواند به مقام اطمینان در نفس برسد مشکلات او حل خواهد شد. البته با توجه به اینکه نفس‌های توده معمولی مسلمانان و مومنان به درجه کمالی نرسیده و گرفتار نقص است نمی‌توان به آن اطمینان مطلق کرد و باید احتیاط کرد؛ چرا که نفس انسانی تا زمانی که به کمال رشد و اطمینان الهی نرسیده همواره در حالت دگرگونی و تغییر است و انسان را با خود به هر سمتی می‌برد.

خداوند بر اساس سنت ابتلاء هر دم آدمی را بر سر دو راهی قرار می‌دهد و بر آن است تا خود انسان با توجه به الهامات تقوایی و فجوری خودش میان دو راه درست و انحرافی، شکر و کفر، هدایت و گمراهی یکی را انتخاب کند. مشکل، زمانی دوچندان می‌شود که باطل، خود را به حق می‌آمیزد و به گونه‌ای خود را جلوه می‌دهد که جدا کردن حق از باطل سخت می‌شود؛ این‌گونه است که بسیاری از مردم گرفتار شبهاتی می‌شوند که به سبب تشبیه باطل به حق ایجاد می‌شود و نمی‌توانند در میان فتنه حق را بیابند و تشخیص دهند و به دنبال آن بروند.

هر چه نفس انسانی با تزکیه، به تقوا و عدالت نزدیک شود، به همان میزان علم و معرفت او افزایش می‌یابد؛ چرا که خداوند او را به علم شهودی مجهز می‌کند و حقایق ملکوت اشیاء بر وی آشکار می‌شود. خداوند در آیه ۲۸۲ سوره بقره می‌فرماید: وَاتَّقُواْ اللّهَ وَیُعَلِّمُکُمُ اللّهُ؛ و اگر از خداوند پروا کنید و تقوا پیشه گیرید، خداوند افزون بر امور دیگر به شما تعلیم می‌دهد و می‌آموزد.

بی گمان تعلیم الهی از تعلیمات علم حصولی و از آموزش‌های مدرسه و دانشگاه نیست بلکه علم حضوری است، به این معنی که به انسان متقی توانایی و دانایی خاصی می‌دهد که بتواند حقایق اشیاء را چنان‌که هست ببیند به گونه‌ای که دیگر تشبیه و شبهات نتواند مانع از دیدن حقیقت و حق شود.(انعام، آیه ۷۵)

از همین رو خداوند در آیه ۲۹ سوره انفال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند برای شما فرقان یا همان قدرت جداسازی حق و باطل را می‌دهد.

پس نفس انسانی اگر با تقوای الهی تزکیه و پاک شود از این توان برخوردار خواهد شد که معرفت و علم حضوری یافته و قدرت جداسازی حق از باطل را به دست آورد. لذا دیگر شبهات و فتنه‌ها نمی‌تواند مانع دید و تشخیص او شود.

اما بیشتر مردم در مرتبه پایین تقوا هستند و به مراتب کامل آن راه نیافته‌اند تا دارای علم حضوری و بصیرت و فرقان شوند، از این رو هواهای نفسانی ممکن است بر آنان غلبه کرده و قدرت تشخیص حق از باطل، خیر از شر و بهتر از بدتر را از آنها بگیرد.

خداوند در آیاتی چند بیان کرده است که بسیاری از مردم گرفتار هواهای نفسانی هستند و حتی اگر آن را خدا و معبود خود نگیرند، ولی تحت تاثیر آن عمل می‌کنند. گناه‌ها و تکرار آن نفس آدمی را دچار زنگار می‌کند و نمی‌تواند آینه‌ای باشد که حقایق هستی را بتاباند.

خداوند در آیاتی چند بیان کرده که بسیاری از مردم گرفتار هواهای نفسانی هستند و حتی اگر آن را خدا و معبود خود نگیرند، ولی تحت تاثیر آن عمل می‌کنند. گناه‌ها و تکرار آن نفس آدمی را دچار زنگار می‌کند و نمی‌تواند آینه‌ای باشد که حقایق هستی را بتاباند.(مطففین، آیه ۱۴) برخی از این نفوس آدمی و قلوب انسانی طبیعت و فطرت اصلی خود را از دست داده است. گوش‌ها به ظاهر می‌شنوند و یا چشم‌ها به ظاهر می‌بینند و قلوب به ظاهر فهم و ادراک می‌کنند، ولی با این همه حقایق را درک و فهم نمی‌کنند، زیرا زنگار گرفته یا ابزارهای شناختی گرفتار سنگینی و پرده است.(بقره، آیه ۸ تا ۱۲)

در این میان بسیاری از مردم با توبه از گناه و استغفار و شکر نعمت هر از گاهی نفس خود را پاک می‌کنند و دریچه‌ای را برای نور حقایق می‌گشایند، با این همه گرفتار تذبذب و نوسانات شدید هستند. پس نمی‌توان به معرفت و تشخیص چنین نفسی اطمینان کامل داشت؛ چرا که ممکن است نفس، خیر را شر یا ارزش را ضد ارزش، حق را باطل و صواب را خطا بداند و به اشتباه حکم کند؛ ولی از آنجا که توده‌های مردم بر اساس فطرت خود عمل می‌کنند و هنوز فطرت در میان توده‌های مردم از سلامتی برخوردار است، می‌توان امید داشت که خیر و صواب را انتخاب کنند. از این رو امام کاظم(ع) می‌فرماید که می‌توان به این انتخاب فطرت بسنده کرد و آنچه را مخالف هواهای نفسانی می‌شناسد ترک کرد و به عنوان خیر و صواب، طرف دیگر را انتخاب کرد و انجام داد؛ چرا که به هر حال سلامت فطرت و وجدان سالم هنوز اجازه نمی‌دهد که همه چیز را وارونه ببیند و ارزیابی کند. هنوز در توده‌های مردم فطرت و وجدان نمرده است به‌ویژه آنکه مسلمان و مومن در درجه‌ای از تقواست که عقل او به عنوان راهنما وارد میدان می‌شود و به او کمک می‌کند. پس توده‌های مردم مسلمان می‌توانند به وجدان و فطرت خود مراجعه کنند و آنچه را که مخالف هواهای نفسانی و دلبخواهی‌شان می‌شناسند با آن مخالفت کنند و موافق فطرت را به عنوان حق و صواب و خیر انتخاب کنند.

البته اگر انسانی یا مسلمانی اهل فسق و فجور باشد و گناه کبیره و صغیره برای او معنا نداشته باشد، چنین شخصی گرفتار واژگونه‌ای در قلب است به گونه‌ای که همه چیز را وارونه می‌بینند و توصیه‌هایی خلاف حق را ارائه می‌دهد. این‌گونه است که به چنین قلبی اصلا نمی‌توان اعتماد و اطمینان کرد که راه حق را بشناسد و صواب و خیر را معرفی و انتخاب کند. اما توده‌های مردم می‌توانند به درجه‌ای از اطمینان نسبت به وجدان و فطرت خود برسند؛ چرا که فطرتشان هنوز واژگونه نمی‌بینند. پس می‌توان گفت که بهتر است که مسلمان به همان فطرت و وجدان خود مراجعه کند و بر سر هر دو راهی همان راهی را انتخاب کند که مخالف هواهای نفسانی است؛ یعنی بداند که صواب و خیر او در این است که بر خلاف آنچه دلش می‌خواهد عمل کند و هواهای نفسانی خود را کنار زند و بر خلاف آن عمل کند. این‌گونه است که می‌توان امید داشت که راه صواب و خیر را انتخاب کرده است.

چراغ راه

چگونگی رسیدن خیر دنیا و آخرت به انسان

قال الحسین(ع): «من رزقه الله صدق اللهجه و حسن الخلق و عفاف فرج و بطن، خصه الله تعالی بخیری الدنیا و الاخرة».

امام حسین(ع) فرمود: خدای متعال به هرکس زبان راست و راستگویی، و حسن خلق و نیکوخویی، و عفت و پاکدامنی، و طهارت شکم و حلال‌خوری را روزی گرداند، خیر دنیا و آخرت را مخصوص او کرده و به وی عطا فرموده است.(۱)

۱- فرهنگ جامع امام حسین(ع)، علی مؤیدی، ص۸۱۰

حکایت خوبان

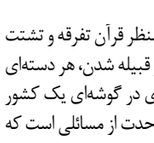

نامه کوفیان به امام حسین(ع) و دعوت او به قیام

شیعیان در منزل سلیمان ابن صرد خزاعی گرد آمدند، از هلاکت معاویه سخن گفتیم و خدا را بر آن حمد نمودیم. سلیمان به ما گفت: به راستی که معاویه به هلاکت رسید و حسین(ع) از بیعت با آنان خودداری کرده است و به سمت مکه رهسپار شده است. شما شیعیان او شیعیان پدر او هستید. اگر در خود می‌بینید که او را یاری دهید و با دشمنانش نبرد کنید برایش نامه بنویسید، و اگر بیم دارید که سست و پراکنده شوید، او را نسبت به خود امیدوار مسازید. گفتند: هرگز! بلکه با دشمنانش نبرد می‌کنیم و جان خود را در راهش فدا می‌کنیم؟! آن‌گاه به امام حسین(ع) نامه نوشتند.(۱)

۱- تاریخ طبری، ج۵، ص۳۵۲

پرسش و پاسخ

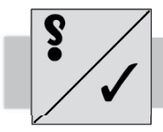

عوامل هلاکت و نابودی جوامع (۲)

پرسش:

از منظر آموزه‌های وحیانی قرآن کریم، چه عوامل و اسبابی موجبات هلاکت و نابودی اقوام، حکومتها و امت‌ها را فراهم می‌آورد؟

پاسخ:

در بخش نخست پاسخ به این سؤال به دو عامل از چهار عامل عمده هلاکت و نابودی جوامع شامل: ۱- ظلم و بی‌عدالتی ۲- فسق و فجور و فساد اخلاق اشاره کردیم. اینک در بخش پایانی دنباله مطلب را پی می‌گیریم:

۳- تفرقه و تشتت

عامل سوم هلاکت و نابودی اقوام و حکومتها از منظر قرآن تفرقه و تشتت است. یعنی دسته دسته شدن، فرقه فرقه شدن، دو قبیله شدن، هر دسته‌ای یک فکری، عقیده‌ای و مسلکی داشتن، هر دسته‌ای در گوشه‌ای یک کشور تشکیل دادن. نقطه مقابل تفرق و تشتت اتحاد و وحدت از مسائلی است که قرآن روی آن خیلی تکیه می‌کند. زیرا اسلام دین وحدت و اتفاق است. «از خدا و رسولش اطاعت کنید و با هم نزاع و مخاصمه نکنید که سست شوید و هیبت و وجهه شما از بین می‌رود (انفال- ۴۶) و همانند کسانی نباشید که پس از آمدن دلایل روشن برای ایشان، پراکنده شدند و اختلاف کردند (آل‌عمران - ۱۰۵) و همگی به رشته الهی درآویزید و پراکنده نشوید، و نعمت خدا را برخود یاد کنید که دشمن یکدیگر بودید، پس او میان دلهای شما الفت داد (آل عمران- ۱۰۳)

آری یک جمعیتی که وحدت و اتحاد نداشته باشد و اختلاف،تضاد و تفرقه در میان آنها حاکم باشد بنیان‌های آن سست و شکننده است. امام علی(ع) در وصیت‌نامه خود که مجموعاً بیست ماده است در یکی از آنها به موضوع وحدت و اتفاق نظر تأکید می‌فرماید. در این زمینه هم از داخل جهان اسلام برخی عوامل تأثیرگذار بوده و هم عوامل خارجی و نقش استعمار و مسیحیت دخیل می‌باشد. در جنگ‌های صلیبی دویست سال مسلمانان با مسیحیان جنگیدند و آخرش مسیحیان شکست خوردند و بعد شروع کردند به نیرنگ‌زدن و از داخل تفرقه ایجاد کردن که محققین امروزه به این مطلب پی‌برده‌اند که بسیاری از حوادثی که در دنیای اسلام بعد از جنگ‌های صلیبی رخ داده به تحریک همان صلیبی‌ها بوده که وقتی از مواجهه مستقیم و رویارویی با مسلمانان مأیوس شدند با راهبرد ایجاد اختلاف و تفرقه در درون مسلمانان و با شعارهای مختلف قبیله‌ای، نژادی، فرهنگی و فرقه‌ای و حزبی و... «فرق تسد» تفرقه بینداز و حکومت کن کشورهای مسلمان را در نقطه مقابل هم قرار داده‌اند!

۴- ترک امر به معروف و نهی از منکر

شکی نیست که امر به معروف و نهی از منکر یکی از عوامل پیشرفت و تکامل و تعالی جوامع انسانی است و در نقطه مقابل آن ترک این فریضه اجتماعی کارآمد، عامل فنا، هلاکت و اضمحلال و انحطاط جوامع خواهد شد. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: چرا در میان این امت‌های هلاک شده یک عده امر به معروف و ناهی از منکر نبودند که با فسادها مبارزه کنند تا کار به هلاکت و نابودی نکشد؟! یا درجای دیگر می‌فرماید: شما مسلمانان وظیفه‌شناس بهترین گروهی هستید که برای خدمت به مردم آفریده شده‌اند، چون امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و خدا را باور دارید (آل عمران- ۱۱۰) «از میان شما باید گروهی باشند که به نیکی فرمان دهند و از کار ناشایسته باز دارند (آل عمران- ۱۰۴) بنابراین وقتی در یک جامعه‌ای این فریضه کاربردی و راهبردی مورد غفلت و ترک واقع شود آن جامعه در روند انحطاطی و سقوط خود سرعت گرفته و در نهایت فروپاشی،اضمحلال و هلاکت خود را به همراه خواهد داشت.

جایگاه عوامل چهارگانه

از این عوامل چهارگانه، عامل اخلاق نقش اساسی و کلیدی دارد، زیرا بنیان‌های یک جامعه و استحکام مناسبات اجتماعی آن را تشکیل می‌دهد که به طور طبیعی فاسد شدن اخلاق در یک جامعه به فاسد شدن تمامی اجزای تشکیل دهنده آن منجر خواهد شد. عامل دیگر عدالت اجتماعی است که در واقع فرمول تشکیل‌دهنده روابط اجتماعی سالم و پایدار می‌باشد. در صورت فقدان عدالت اجتماعی و گسترش ظلم و ستم، اختلاف، تضاد و شکاف‌های اجتماعی و طبقاتی در جامعه شکل می‌گیرد و در نهایت چنین جامعه‌ای رو به هلاکت و نابودی خواهد رفت و بالاخره امر به معروف و نهی از منکر است که جوامع انسانی را در مسیر رشد و تعالی قرار داده و کمالات فردی و اجتماعی را در جامعه به ارمغان خواهد آورد و ترک آن حاکمیت اشرار و فاسدین را در جامعه تقویت می‌کند که سرانجام منجر به هلاکت و نابودی خواهد شد.

سلوک عارفانه

سنخیت و تضاد علت اساسی جذب و دفع

قسمت عمده‌ای از دوستی‌ها و رفاقت‌ها، و یا دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها، همه مظاهری از جذب و دفع انسانی است. این جذب و دفع‌ها براساس سنخیت و مشابهت و یا ضدیت و منافرت پی‌ریزی شده است، و در حقیقت علت اساسی جذب و دفع را باید در سنخیت و تضاد جست‌وجو کرد، همچنان که از نظر بحث‌های فلسفی مسلم است که: «السنخیة علة الانضمام».(۱)

۱- جاذبه و دافعه علی(ع)، شهید مرتضی مطهری(ره)، ص۱۹

صفحه معارف روزهای: شنبه، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maarefkayhan@Kayhan.ir